



هن بچہ کی
این عمارت

مترجم: Luka Chan کلینر: Evan

تالیف: U.T



تیم ترجمه و ادیت آریس سگای تقدیم میکند



بهم گفتن
اگر بذارمش
توی دیس نقره ای
برام
ارسالش میکنن.



امیدوارم
زود
بفرستش.



بانوی من،
لطفا سریع تر بیاید!
خیلی زود
راه می افتیم!



باشه



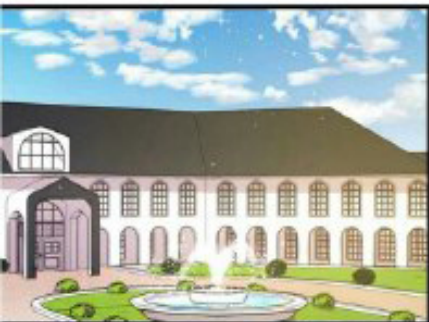
Manga Ru Scanlations

PRESENTS



Original: Horizon

Cartoon: Cotton





بانو
این کالسکه تونه
درسته؟



ها؟

گفتین که
از باهای تنگ
خوشتون نمیار



درگوشی

히..
WHISPERS..



ولی این
هم سائز
خونه قبلیمه!



=



* در عوگ



این... کوچیکه؟
هیچ جاش
حتی نزدیک کوچیک
هم نیست!



فب
فدا رو شكر.



دیگه
داریم میریم

STEP

*قدم



سفرتون
بی نظر
ارباب!

*قدم

*قدم

STEP

STEP





وای...
اونتا همیشه
این کارو
وقتی پاپا میره
انجام میدن؟

چرا
هنوز سوار نشدی؟



آه؟
باهم دیگه
سوار میشیم؟

Mang Ri
Scantation

UP
LIFTS



چلند کردن

UP

سفر تون
بی نظر
بانو!



واہ
یہ ذرہ
خجالت اورہ
ولی حس خوبی
دارہ!



قتما!

دست ختون دادن



بنشینید
بانوی من

خندان*

☺☺☺
SMILES



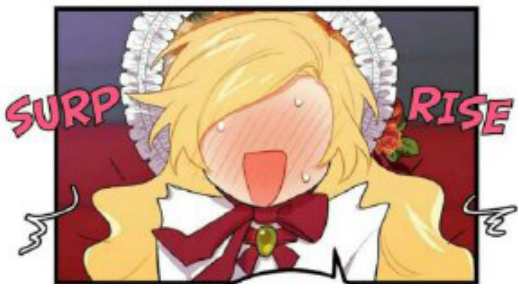
دست تڪون دادنه
يڪم
ناچور نهوڊ...؟



عه بابا،
امل همزاهمون
سوار نميشه؟



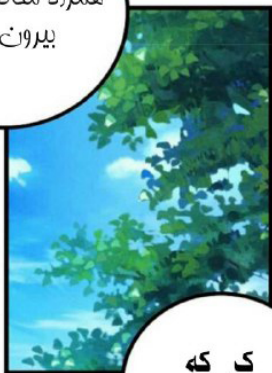
چرا؟
میخواهی
کنارت باشه؟



* غافلگیر

نـ نه
این...
خب گفتم
امل محافظتمه پس...

امح
همراه معافظین دیگه
بیرون میاد.



ک_که
اینطور

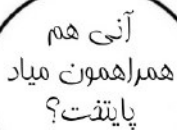


PEEKs

*نگاه انداختن



لبخند*



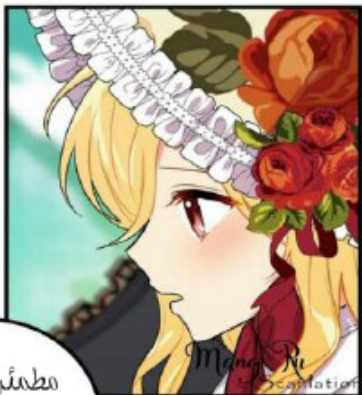
آنی هم
همراهمون میاد
پایتخت؟

اره اون
عقب کالسه
میاد

حالا که
میریم پایتخت...
یه جورایی منم دارم
وارد سیاست میشم؟

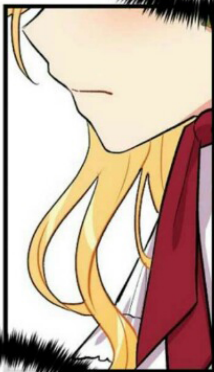


بله



مطمئن نیستم
بتونم خوب
از پیشش بر پیام...

چی میشه
اگه به خاطر من
خاندان کستیلو
بد به نظر بیاد؟



من
مثل پدر و برادر
جذبه ندارم.



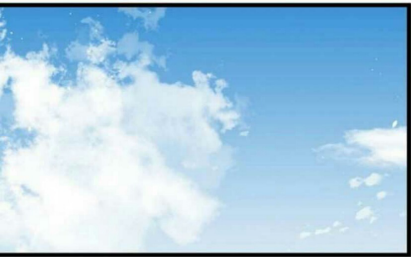
هیچ اتفاقی
نمی افتد

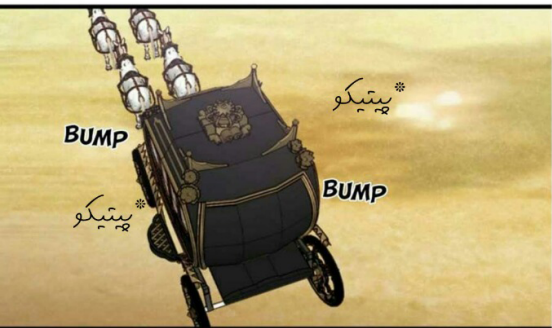


*درد گرفتن

우하
HURT

اون
بهم نمیگه که
کارمو خوب
انجام بدم.





چرا ناراحتی؟



چجوری فهمید؟
فکر میکردم
از اون کسانی هست که
برای احساساتم
اهمیتی قایل نیست.

این...
واسه اینه که
به نظر میاد
براتون مهم نیست
من خوب به نظر پیام
یا بد





هاله

زیادی
فکر میکنی.



*خم شدن

BENDS

Mang & Ru
Scantation

تو خیلی سعی
در تفسیر
تمام حرف هام
داری

* گذاشتن

PAT

فقط خودت باش
استلا کستیلو



!roqss9!



آکادمی




کارلو!
یه نامه اومده

*تکان دادن








به برادر کارلو

الان اینجا
مدام داره
بارون میباره.



من زمان هایی که
بارون میادو دوست ندارم.
ولی وقتی هوا بارونیه
بابا همراهم میخوابه
پس مشکلی نیست.

یکبار وقتی
زمان صرف دسر بود
پودینگ داشتیم
و امل همه ی دسرش رو
به من داد.



اون پودینگ دوست
نداره؟
چجوری یکی پیدا میشه
که نخواد...
این پودینگه!

☆ لبخند زدن

TLK
SMILES

امل
اون پسره،
فقط میخواسته
تقسیمش کنه.

و همینطور،
دارم یاد میگیرم که
چطور چنگ بنوازم.



استادم تشویقم کرد،
و پدر بهم گفت
که ترتیب یه مکان
برای اجرای موسیقی
رو میده!

وقتی برادر برگشت،
دلم میخواد
برای تو هم بزنم.

*برگ زدن



دور و بر زمانی که
این نامه
به دست میرسه،
احتمالا دیگه در پایتخت هستم



دلم میخواد
زودتر زمستون از راه برسه
تا بتونم دوباره ببینمت.

از طرف استلا





اولین باره که
مشتاقانه منتظرم
تا زمستون از راه برسه.